تفسير سوره بلد

بسم الله الرحمن الرحيم

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

1ـ قسم به كعبه 2ـ كه تو درآن ساكن باشي3 ـ قسم به پدر و فرزند 4ـ ما انسان را در رنج و مشقت آفريديم 5‌ـ گمان مي كنيد كسي براو مسلط نيست 6ـ حسرت مي خورد كه سرمايه فراوان خود را هدر كرد 7ـ خيال مي كند خدا ناظر حال او نبوده 8ـ مگر به او دو چشم بينا نداديم 9ـ زبان گويا به او نبخشيديم 10ـ و او را به دو كوه فرازمند خير و شر هدايت نكرديم 11ـ چرا خود را مسئول مال و جان خود ندانست 12ـ آيا مي داني مسئوليت مال و جان او چه بود 13ـ كه مال خود را در راه آزادي بردگان مصرف كند 14ـ يا در ايام قحط سالي به گرسنگان بدهد 15ـ به يتيمان خويشاوند 16ـ يا فقراي زمين گير 17ـ و اين خدمات در حالي باشد كه ايمان به خدا دارد و مردم را به صبر و مهرباني سفارش كند 18ـ زندگي چنين افرادي با بركت است 19ـ اما كساني كه كافر به آيات باشند شوم و نامباركند 20ـ عاقبت آتش ظلم آنها را احاطه خواهد كرد

موضوعات قابل توجه در سوره بلد :

# 1ـ دليل نام گذاري اين سوره.

2ـ اهميت مسجد الحرام به وجود پيغمبر و امام بستگي دارد.

3ـ پدر و فرزنداني كه در اين سوره مورد توجه خداوند قرار دارند .

4ـ خداوند زندگي انسان را با رنج و مشقت توأم ساخته است.

5ـ عقيده انسان در حوادث زندگي.

6ـ چگونه خدا انسان را هدايت كرده است . نشانه هاي هدايت در طريق تكامل . گذر نامه براي عبور از گذرگاه مسئوليت.

7ـ بهره بردن از اعمال صالح مشروط به ايمان و تقوا است.

موضوع اول و دوم :

خداوند تعالي اين سوره را به نام بلد نام گذاري نموده و بلد به معناي شهر و ده آباد است وليكن شهري كه در روي كره زمين و در تاريخ مورد توجه خداوند متعال بوده شهر مكه است . خداوند آن را پناهگاه مؤمنين و حرم امن و امان خود قرار داده است. تنها شهري كه در تاريخ بوسيله كفار تصرف نشده و دشمنان خدا نتوانسته اند برآن شهر و اهل آن مسلط شوند شهر مكه بوده است. اولين خانه اي كه به راهنمائي فرشته وحي در زمان آدم ابوالبشر ساخته شده و بعدا در آينده پناهگاه پيغمبران بوده و هر پيغمبري با مؤمنين صالح مراسم حج را در اطراف آن خانه بجا آورده اند خانه مكه است . از اين جهت اين شهر مورد توجه خدا بوده بطوري كه به آن قسم مي خورد .

در اولين آيه اين سوره شريفه دليل عظمت شهر مكه را بيان مي كند و به پيغمبر اكرم مي فرمايد : در

صورتي من به اين شهر قسم مي خورم و آن را اهميت مي دهم كه تو در اين شهر باشي زيرا شهر به منزله خانه است و تو به جاي صاحب خانه هستي . ارزش هرخانه مربوط به ارزش صاحب آن خانه است . اگر خانه اي از سكنه اش خالي باشد در و ديوارش ارزشي ندارد . پس همان طور كه ارزش هر شهر و مملكت مربوط به مردم آن شهر و مملكت است، ارزش اين شهرهم مربوط به اهل آن مي باشدو بزرگترين شخصيتي كه اهليت دارد صاحب اين خانه باشد تو هستي اي پيغمبر من.

بديهي است كه هادي به سوي خدا و حقايق و راهنماي علوم و معارف شخص است نه شئي. اشياء مانند جمادات و نباتات و انسان هايي كه در شناخت خدا و علوم ناقص هستند اگرچه با خلقت و آفرينش خود دليل عظمت و قدرت خدا هستند وليكن زبان و بياني ندارند كه حقايق توحيد و معارف الهي را به انسان هاي عقب افتاده بازگو كنند و فكر و استعداد آنها را درمسيرعلم و دانش به سوي خدا و حقايق راهبري نمايند. خداوند حقيقتي است كه د رمسير علم دانش انسان شناخته مي شود. اگر عالم نباشد و به راه علم نرود و يك رهبر دانشمندي نداشنه باشند نمي توانند خدا را بشناسند . راه بسوي خدا از جائي به جائي و از شهري به شهري و از زمين به آسمان نيست بلكه راه بسوي خدا حركت از جهل به علم و از نقص به كمال مي باشد . هرچه انسان بيشتر نواقص وجودي و مجهولات خود را برطرف سازد بهتر و بيشتر به خدا نزديك شده است . از اين رو خانه خدا و راه بسوي خدا خانه اي خشتي و گلي نيست ، بلكه خانه خدا مركز علم و حكمت و راه بسوي خدا حركت از جهل به علم است . بنابراين خانه مكه كه يك خانه خشتي و گلي بيش نيست و راه بسوي آن شهر هم كه به معناي قطع بيابان ها است نمي تواند هادي بسوي خدا و راه بسوي علم و دانش باشد بلكه خداوند در آن سرزمين در خانه خشتي و گلي خود انسان هاي كاملي آفريده و آنها را درآن شهر متمركز ساخته و آنها را صاحبان خانه و يا اهل البيت معرفي كرده و به انسان ها دستور داده است كه بسوي خانه خدا بروند و بوسيله صاحبان خانه در شعاع رهبري و تعليمات آنها بسوي خدا حركت كنند و نواقص وجودي و مجهولات خود را برطرف سازند تا به اين وسيله به مدينه فاضله كه همان شهر علم و حكمت است راه يابند.

انسان هاي آباد و دانشمندي شوند تا به كمك دانش آنها جهان آباد شود و جهل و ناداني از جامعه بشريت برداشته شود. بنابراين مكه معظمه به تنهايي كه فقط خانه اي خشتي و گلي است نميتواند معرف خدا و راهنماي بسوي حقيقت باشد بلكه آن خانه مانند ساير دانشگاه هاي عالم به كمك اساتيد و دانشمندان خود اهميت پيدا ميكند. ازاين رو خداوند دراين سوره ميفرمايد: شهر مكه درصورتي شهر است كه تو اي پيغمبر و اي امام ساكن آن شهر باشي و مردم را بسوي خدا و حقيقت راهنمائي كني ، اگر مانند شما انسان هاي حكيم و دانشمند الهي در اين شهر نباشد مكه با بيابان ها مساوي است و ارزشي ندارد كه به نام شهر خوانده شود.

موضوع سوم که در اين سوره شريفه مورد توجه قرارگرفته و به آن قسم خورده است پدر و فرزندان مي باشد كه تحت جمله ( و والد و ما ولد )آن را يادآوري فرموده. قسم هايي كه خداوند در قرآن به اشياء و يا به اشخاص ياد مي كند شي ء يا شخصي است كه از نظرخداوند متعال مورد اهميت قرارگرفته اند و در واقع شيء يا شخص هدايت كننده و تربيت كننده مي باشد. هرجا در قرآن نامي از شئي مي برد ، منظور از آن شئي ، شخصي است كه مربوط به آن مي باشد و همان شخص است كه شئي را اهميت داده است . مانند كوه طور كه مركز وحي به موسي ابن عمران بوده و سرزمين بيت المقدس كه خداوند در آنجا با حضرت عيسي رابطه داشته است . همچنين بلد امين ، شهر مكه از نظر اين كه محل ظهور و هدايت اولياء خدا مي باشد . پدر و فرزندان هم دراين آيه شريفه هر پدر و فرزندي نيست بلكه آن پدرآسماني است كه منشاء ظهور فرزندان آسماني شده است . چه اين كه بين پدر و فرزند ان از نظرفكري و ايماني و روحي بايستي تناسب در كار باشد.

 يعني خداوند فرزند با ايمان را از صلب پدر و مادر بي ايمان يا در محيط كفر و بي ايماني بوجود نمي آورد. پس پدري كه منشاء پيدايش فرزندان با ايمان ميشود، پدري با ارزش و اهميت است. تنها پدري كه درتاريخ منشاء پيدايش اكثريت پيغمبران و اولياء خدا شده ابراهيم خليل است. ابراهيم خليل كه شيخ الانبياء شناخته شده از همه پيامبران برتر و بالاتر است. اوست كه باني خانه خدا شده و لقب خليل اللهي پيدا كرده و فرزند خود را در راه خدا قرباني كرده و تمام عمر خود را صرف دعوت و هدايت به خدا نموده است .از اين رو اين پدر بزرگوار در اصطلاح قرآن شخصيتي بي مانند است كه از صلب او دو فرزند برومند به نام هاي اسماعيل و اسحاق بوجود آمدند. اسحاق پدر پيغمبران بني اسرائيل و اسماعيل پدر سادات حرم و پدر حضرت خاتم الانبياء محمد (ص) و ائمه اطهار(ع) و پدراين همه صلحاء بوده است . از اين رو دراين آيه شريفه مورد قسم واقع شده اند .

موضوع چهارم كه در واقع جواب قسم هاي اول سوره است اين جمله است كه خداوند مي فرمايد: ما انسان ها را در رنج و مشقت آفريديم ، يعني آنها را در محيطي رنج آور خلق كرديم . مطلبي كه در اين آيه شريفه مورد توجه است ، موضوع حوادث و بلاها و مصيبت هائي است كه خداوند متعال در زندگي براي انسان ها بوجود آورده است . در آيات ديگر هم خداوند متعال لزوم بلا و مصيبت را براي انسان ها گزارش مي دهد و مي فرمايد: براي هر انساني راهي پر رنج و مشقت بوجود مي آوريم و او را از آن راه بسوي ترقي و تكامل عبور مي دهيم ، آنچه مسلم است هدف خدا از خلقت جهان و انسان پيدايش علم و دانش است كه اگر دانائي نباشد عالم به دليل خلقت ارزشي ندارد ، مگر به دليل پيدايش علم و معرفت در وجود انسان ها مخلوقات عالم نمايشي از قدرت و هنر خداوند متعال است كه او خواسته به دليل سازندگي و آفرينندگي شناخته شود و انسان ها نقش هاي علم و حكمت را از او ياد بگيرند و در مسير تكامل و ترقي بالا بروند . يگانه راه پيدايش علم و معرفت در وجود انسان ها ابتلاء به حوادث و مصيبت ها مي باشد . احتيا جات راه پيدايش علم است و ابتلائات راه پيدايش ايمان و راه پيدايش تعادل در انتخاب آب و غذا و ساير احتياجات است .

انسان تشنه به آب احتياج دارد اما ممكن است درآشاميدن آب افراط كند و به عارضه اي مبتلاء گردد . اين عارضه باعث مي شود كه از يك طرف تعادل درآشاميدن آب و غذا را ياد بگيرد و ازطرف ديگر براي رفع آن عارضه بسوي پناه گاهي يا معالجه كننده اي برود . اين انتخاب يعني حركت بسوي پناهگاه و دكتر معالج عاقبت او را به خدا مر بوط مي سازد . در اين ارتباط نيروي عقل و ايمان او استحكام پيدا ميكند . شرح مفصل نتائج ابتلائات واحتياجات درتفسير سوره انسان بيان شده كه احتياج به تكرار نيست .

موضوع پنجم عقيده انسان در زندگي:

در اين آيات خداوند اظهارات انسان هاي مبتلاء و محتاج را بيان مي كند و مي فرمايد: انسان در مسير

طبيعت با خود مختاري و خود رأيي فعاليت ميكند . در تلاش و مبارزه با حوادث طبيعي وقتي كه موفقيت هايي كسب مي كند از خود تشكر ميكند و راضي مي شود . غرور پيدا ميكند و ميگويد اين من هستم كه توانسته ام در ميدان مبارزه با طبيعت براي رفع ابتلا ئات و احتياجات پيروز شوم و اين من هستم كه توانسته ام موجبات آسايش براي خود فراهم سازم . طوري اظهار نظر ميكند كه گويي در ميدان مبارزه با طبيعت خود رأي و خود مختار است و صاحب و مربي ندارد .اين انسان در ابتداي مبارزه با عوامل طبيعت ، طبيعت پرست ميشود و بعد از مبارزه و غلبه بر طبيعت بت پرست ميشود و حاكميت مطلق پيدا مي كند . اين طور فكر ميكند كه او خداي جهان است و صاحب و مربي ندارد. خداوند دراين آيه او را به چنين اشتباهي واقف مي كند و مي گويد او خيال مي كند كه طبيعت خود به خود بوجود آمده و او هم خود به خود وارد ميدان مبارزه با طبيعت شده است و نمي داند كه تمام كارها روي حساب و نقشه است . خداست كه براي او اين همه ابتلائات و احتياجات بوجود آورده و به او نيرو و قدرت داده است تا در طريق مبارزه آخرين رمز موفقيت را كه همان ايمان به خدا باشد بدست آورد . اشتباه انسان در اين جا اين است كه در ميدان زندگي خود را با كسي رو به رو نمي بيند . فقط خود را مي شناسد ، با اين كه همه جا از طريق طبيعت با خداي خود رو به رو است و آن خداست كه اين همه عوامل ابتلاء و احتياج بوجود آورده تا او را وادار به مبارزه و فعاليت كند. اگر ايمان به خدا داشته باشد مي تواند از شر حوادث به خدا پناهنده شود و حساب و حكمت عالم را كشف كند ولي اگر ايمان به خدا نداشته باشد در طريق خود سري و خود رأيي عاقبت به حوادث خطرناكي مبتلاء مي شود . در دو سه آيه بعد خداوند از حالات آخر زندگي انسان كافر گزارش مي دهد و مي فرمايد : آنگاه كه انسان كافر سرمايه هاي وجودي خود را در راه مبارزه با عوامل مرگ و مرض تمام مي كند و مشاهده مي كند كه در برابر سرمايه ي از دست رفته محصولي ندارد دچار غم و اندوه مي شود و مي گويد اي واي كه هنگام مردن رسيد و من ثروت فراواني ضايع كردم . دراين جا خداوند متعال به اين انسان حسرت زده كه گرفتار غم و اندوه شده و بر گذشته ها و خسارت خود رنج مي برد مي گويد: مگر ما براي او دو چشم بينا قرار نداديم؟ مگر زبان و لب گويا به او نداديم؟ مگر او را به راه هاي خير و شر و مصلحت و مفسده هدايت نكرده ايم ؟ پس چرا خود را آماده نكرد تا از گذر گاه هاي خطر عبور كند و جان سالم به در ببرد؟ چرا حاضر نشد خود و يا انسان هاي ديگر را از قيد اسارت جهل و ناداني آزاد كند ؟ چرا حاضر نشد در ايام گرسنگي به بيچارگان كمك كند تا از شكايت آنها برهد. چرا حاضر نشد به يتيماني كه از خويشاوندان او بودند كمك كند يا به زمين گيران و بيچارگان تهي دست ياري برساند . در اين آيات عجيب خداوند انسان را متوجه به سرمايه ها و قدرت هاي مادي و معنوي كه در دنيا به اختيار او گذاشته است مي كند و به او تذكر مي دهد كه چرا از اين وسائل به نفع خود و براي نجات خود از مهالك استفاده نكرده است و با چشم هاي بينا و دل دانا خود را با خطرات روبرو كرده است . مي گويد: ما به اين انسان دو چشم بينا داديم . منظور از بينائي ، بينائي چشم سر و چشم قلب است . يعني ما انسان را مجهز به درك و دانش كرديم تا با چشم سر ببيند و با نيروي علم نسبت بين مدركات خود را بداند ،عوامل خطر را احساس كند و نفع و ضرر خود را تشخيص دهد واگر باخطراتي روه به رو مي شود. با زبان گوياي خودآن خطرات را به پناه گاه هائي كه مي توانند او را نجات دهند گزارش بدهد و به آنها پناه ببرد و مانند حيوانات چشم و زبان بسته در پرتگاه هاي بدبختي سقوط نكنند . ما براي هدايت او از نظر اجتماعي و براي آشنائي بحقايق عالم غيب و خطرات آينده شخصيت هاي بزرگي در دو جهت خير و شر معرفي كرديم تا با كوچكترين تأمل و تفكر ، آن شخصيت هاي بزرگ را بشناسد و از مراحل خطر فرار كند .شخصيت هاي بزرگ كه در دو جهت خير و شر وجود دارند و خدا آنها را آفريده نمونه هايي مانند ابوجهل و پيامبر اسلام (ص) و علي بن ابيطالب (ع) و معاويه و يزيد بن معاويه و حسين بن علي (ع) هستند و همين طور در طول مدت تاريخ خداوند متعال در دو جهت خير و شر مظاهر صلاح و فساد آفريده تا انسان در شناخت آن ها به جهل و سفاهت نيفتد . هر انساني با كوچكترين تأمل و تفكر مي شناسد كه معاويه بن ابي سفيان مظهر بزرگ فساد و علي بن ابيطالب (ع) مظهر بزرگ صلاح است . براي نجات خود خيلي زود مي تواند تصميم بگيرد و از يكي از اين دو نفر پيروي كند . پس اگرعلي گونه هارا رها كند و ازمعاويه ها درتاريخ زندگي خود پيروي كند مانندآن انساني است كه باچشم باز درروز روشن خود رابه چاله سقوط انداخته است.

 راه است و چاه و ديده بينا وآفتاب تا آدمي نگاه كند پيش پاي خويش

 موضوع ششم گذرنامه عبور از مرز ها :

انسان در زندگي همانطوركه از شهري به شهري حركت ميكند و از مملكتي به مملكت ديگر وارد ميشود بايستي به سرمايه هايي مجهز باشد تا بتواند درآن شهري كه وارد شده است زندگي كند و اگر براي او در طريق عبور مسئوليتي بوجود آيد و موانعي سر راه او پيدا شد بتواند ازآن مسئوليت آزاد شود و آن موانع را برطرف كند، غالبا براي ورود از مملكتي به مملكت ديگر گذرنامه تهيه مي كنند يعني نامه اي كه فرد را به واقعيتي كه دارد معرفي مي كند تا كشوري كه ميخواهد وارد آن شود او را بشناسد و از او ايمن باشد. شهرهائي كه در طريق مسافرت پيدا مي شود بر دو قسم است . مسافرت از شهر به شهر و مسافرت از حال به حال و از نقص به كمال .همان طور كه در مسافرت هاي عادي هر روز به شهري وارد مي شويم و بايستي زاد و توشه و اجازه ي عبور داشته باشيم. براي سفر از حال به حالي ديگر هم بايستي هم اجازه ي عبور داشته باشيم و هم سرمايه اي كه با آن در حال دوم بتوانيم زندگي كنيم . كودكان از وضعيت كودكي خود وارد دوران جواني مي شوند و باز از دوران جواني خود به دوران زندگي مستقل و بالاخره وارد اجتماع و مملكت مي شوند تا عاقبت از شخصيت هاي بزرگ اجتماعي شناخته شوند و در رأس كاري قرار گيرند .

بنابراين دوران جواني نسبت به دوران كودكي يك عالم و يك مملكت ديگري به حساب مي آيد و كودكان در صورتي مي توانند وارد عالم جوانان شوند و در زندگي با آنان پذيرفته شوند كه نامه عبور از مرز كودكي به جواني داشته باشند و همچنين سرمايه اي كه بتوانند با جوانان زندگي كنند، يعني بايستي دركودكستان سابقه خوبي داشته باشند و در همان اوان كودكي خود را به علم و اخلاق و سابقه اي مجهز كنند تا در زندگي با جوانان پذيرفته شوند . اگر در دوران كودكي بد نام و بد سابقه باشند و آداب زندگي با جوانان را نياموخته باشند در زندگي آنان حق ورود ندارند . همين طور جوانان اگر بد سابقه باشند و آداب زندگي اجتماعي را نياموخته باشند اجازه ورود به كارهاي اجتماعي ندارند.يكي ازعواملي كه نسبت آن با زندگي دنيا مانند نسبت دوران جواني به كودكي و يا مانند نسبت زندگي دنيا به دوران رحم است زندگي آخرت بعد از زندگي دنيائي مي باشد. در زندگي آخرت ملاك ارزش انسان ها دو چيز است كه اين دو از يك طرف زاد و توشه زندگي آخرت است و از طرف ديگر گذرنامه عبور از مرز زندگي دنيا به عالم آخرت مي باشد و آن دو سرمايه يكي جلب رضايت خداوند متعال از طريق عبادت و دعا و معرفت و اخلاص به او و دوم جلب رضايت انسان ها از طريق خدمت و احسان به آنها است. كساني كه فاقد اين دو سرمايه باشند در زندگي آخرت حق ورود ندارند. آنها انسان هاي بي سرپرستي هستند كه در نزد خداوند و مردم آخرت ارزش انساني ندارند، محبوبيتي در نزد خدا و خلق خدا كسب نكرده اند تا موجب شود كسي آن ها رابخواهد و به دنبال آن ها برود . در اين آيات شريفه خداوند متعال مي فرمايد: ما به انسان هائي كه اجبارا به زندگي آخرت وارد مي شوند ، ياد آوري كرديم كه از طريق خدمات اجتماعي براي عبور از مرز گذرنامه تهيه كنند و آن گذرنامه يكي از اين چند صفت است :

1ـ آزاد كردن بردگان از بردگي و يا از اسارت جهل و ناداني . بزرگترين عامل بردگي انسان جهل و ناداني او مي باشد . نادان ها براي هميشه برده اند، كسي كه بتواند آنها را هدايت كند و از بردگي جهل نجات دهد مشمول اين آيه شريفه است .

2ـ طعام دادن در ايام گرسنگي و روزگار احتياج به يتيماني كه با انسان خويشاوندند و بي سرپرست مانده اند ، و يا انسان هاي ضعيف و زمين گير كه قدرت كسب و جلب مال نداشته اند . كمك به يتيمان و بيچارگان و هر نوع كمكي از اين قبيل ، دليل انسان دوستي و خدا دوستي مي باشد كه در آخر آيه شريفه هم مي فرمايد: علاوه بر اين صفات بايستي اهل ايمان و تقوا هم باشند.

قسمت جالب آخر اين سوره شريفه اين است كه ايمان و عمل صالح را شرط قبولي تمام صفات و فضائل انساني ميشناسد و ميگويد : كساني كه بردگان را آزاد ميكنند و يا به فقرا و بيچارگان كمك مي كنند ، كمك هاي آنها درصورتي مورد قبول است كه اهل ايمان و عمل صالح باشند . همه جا درآيات قرآن قبولي اعمال صالح را مشروط به ايمان و تقوا كرده است . بعضي گمان ميكنند كه انسان هاي خوب و با فضيلت اگر چه هم كافر باشند بهشتي هستند . ميگويند انسانهايي كه اين همه موجبات آسايش در زندگي مردم فراهم كرده اند مثلا بيمارستان ساخته اند و دوا و دارو كشف كرده اند يا اين كه ماشين آلات را اختراع كرده و در زندگي انسانها رفاه وآسايش بوجود آورده اند بهشتي هستند . خداوند پاداش عمل خوب آنها را ميدهد هر چند كه ايمان به خدا نداشته باشند اينها نميدانند كه اعمال خير دردنيا مانند بذر است كه در زندگي آخرت مي رويد و ثمره ميدهد. دنيا همراه حركات انسانها و اعمال آنها تمام ميشود و همان طوركه عمر انسان فاني ميشود و انسان ميميرد كارهاي او و اعمال بد وخوب او هم مانند خود او فاني ميشود . چنان كه گفته اند( الدنيا مزرعه الاخره)دنيا كشتگاه آخرت است . انسان كشاورز بذر ونهال را به طبيعت ميسپارد و ازخدا انتظار داردكه آن بذر و نهال را بروياند و به ثمر برساند . گاهي طبيعت با دهقان همكاري ميكند و زراعت او را مي پروراند و گاهي هم ازهمكاري مضايقه ميكند و بذر و نهال او را ضايع ميگذارد.

اگر اراده خدا با دهقان همكاري نكند ، فعاليت دهقان دركارهاي كشاورزي بي نتيجه مي ماند به همين ترتيب كارهاي خيرهم مانند بذر است كه انسانها ميكارند ، پرورش آن در زندگي آخرت است و به دست خداوند متعال ميباشد . انسانهاي خيرخواه و احسان كننده درصورتي كه ايمان بخدا نداشته باشند خداوند اعمال آنها را پرورش نمي دهد ، مانند همان دهقاني كه تخم كاشته وليكن طبيعت آن تخمها را ضايع مي گذارد . پس اعمال خير درصورتي در زندگي آخرت انسان را بهره مند ميكند كه خداوند آن را بپروراند وبه ثمر برساند . اين پرورش در صورتي است كه انسان نيكوكار به خدا ايمان داشته به منظور جلب رضاي خدا عمل نيك انجام دهد و از خدا بخواهد كه آن را بپروراند .

كفار از نظراين كه ايمان به خدا ندارند ، خداوند متعال عمل آن ها را در زندگي آخرت پرورش نمي دهد و با آن ها همكاري نمي كند محصول آن ها از اعمال خيرشان همان است كه در دنيا بدست آورده اند . كيفيت پيدايش نتائج اعمال بد و خوب در تفسير سوره انسان و تفسير سوره نور كاملا روشن شده است . آخرين نتيجه اي كه كفار از فعاليت خود بدست مي آورند همان آتش جهاني است كه زندگي آن ها را خاتمه مي دهد و نابود مي سازد . در آخراين سوره هم خداوند تذكر داده و فرموده : آن ها را آتش محاصره خواهد كرد .

 الحمدلله‌ اولا و آخرا و انا العبد - محمد علي صالح غفاري